



۲۰۱۶/۰۶/۱۲

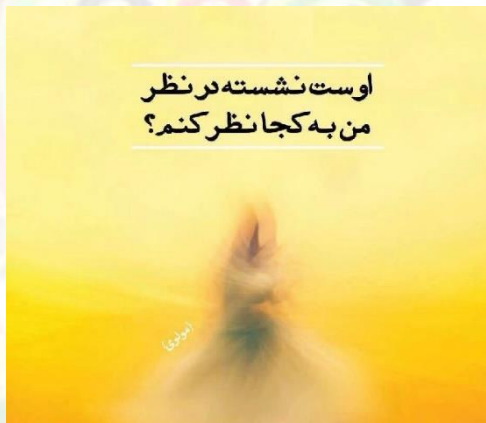


م. عارف عباسی

سخنی در باره حضرت مولانای بزرگ

خداوندگار بلخ افغانستان

شخصیت های خارق العاده، برازنده و ممتاز جهان چون حضرت مولانای بلخ متعلق به یک خطه، یک قوم و یک آئین نیستند بلکه این راه یافتگان به اسرار مقامات معنوی از جلای ظاهر پرهیخته و با نور واقعیت در آویخته اند. کردگار حکمت و دانش انوار معرفت را در اندیشه، تخیل و کلامش متجلی ساخته. سخن او از سینه بشری برخاسته و از زبان و قلم مخلوقی بدر آمده ولی در بطن آن کائنات معنی نهفته که راه پیدا کردن در آن کار هر کسی نیست.



عقاب تشبیهات مولانا چنان بلند پرواز است که در آن صنعت کارگاه اسرار متبلور است و چنین شهکاری از انسان عادی ساخته نبوده همان طوری که دانستنش سهل نیست. هیچ درب کوبی از سرای دانش مولانا دست خالی بر نگشته و برابر به ضرورت، اهلیت و کفایتش توشه ای برداشته است.

در قلمرو حکمت، معرفت و معنویت مولانا سیر نمودن و راه پیمودن توان و قدرت خاص می خواهد تا بر فراز قلّه شامخ عشقی که فقط مولانا روشنی آن را دیده و صعود کرد و در پرتو عظمت و نور آن وادی های پر خم و پیچ لایتنهای ابدیت را دید.

گفتن و نوشتن در مورد مولانا حق دادن بیش از حد به خود است و جسارت است. منی نا آگاه از صدها هزار رمزی که در حیطة دانش او بود چگونه از او بگویم و بنویسم.

مولانا نه تنها از لحاظ فلسفه و طریقتش فخر پیروان مکتب خویش است بلکه فخر رهروان مبهوت شده ای اعجاز کلام و عالم معنی است.
 فخر هر متصوف راه نقشبنديه است،
 فخر هر فارسی زبان است، متعلق به همه جا است ولی وابسته به هیچ جا نیست.
 مثنوی اش را میراث فرهنگی دو کشور خاص دانستن گناه بوده و خبط تاریخی است. باشد که این میراث فرهنگی از همه باشد.
 زادگاهش بلخ باستان بوده و او بحیث یک شخص فرزند این سرزمین است ولی قلمرو دانشش را جغرافیایی نیست و سرحدی نمی شناسد.

